**دکتر آگوست کنکل، ضرب المثل ها، جلسه نوزدهم**

© 2024 آگوست کنکل و تد هیلدبرانت

این دکتر آگوست کانکل در حال تدریس در مورد کتاب امثال است. این جلسه ۱۹، حکمت از جهان طبیعت، امثال ۳۰: ۱۸-۳۳ است.

به گفتگویی درباره کتاب امثال خوش آمدید.

بخشی از امثال که امروز به آن می‌پردازیم، یکی از منحصر به فردترین بخش‌های کتاب است، چرا که به چیزی می‌پردازد که ما آن را ضرب‌المثل‌های عددی می‌نامیم. یعنی سه چیز وجود دارد و چهار چیز. و اتفاقی که در این بخش می‌افتد این است که چیزی از جهان طبیعی با چیزی در جامعه و نظم آن مقایسه می‌شود.

همانطور که مشاهده کردیم، امثال این کار را به طور منظم در تمام طول کتاب انجام داده‌اند. اما در اینجا آنها این کار را با الگویی متفاوت، الگوی ۳-۴، و با اهداف بسیار خاص در هر یک از موارد سه و چهار انجام می‌دهند. بنابراین، وقتی به ضمیمه کتاب امثال، نتیجه‌گیری آن، می‌رسیم، پس از این سخنان آن کسی که پاک است، یا آگور، پسر یاکا، همانطور که همین الان آنها را مشاهده کردیم، به گفته‌هایی در مورد سه چیز و چهار چیز می‌رسیم.

اولین مورد از آنها در فصل 30، آیات 18 تا 20 آمده است، جایی که آنچه می‌خوانیم این است که سه چیز برای من بسیار مرموز است. چهار چیز وجود دارد که من نمی‌فهمم. راه عقاب در آسمان، راه مار بر روی صخره، راه کشتی در دریا و راه مرد با دختر.

خب، این واقعاً جالب است. چه نوع مقایسه‌ای بین یک کشتی، یک عقاب و یک مار، و رابطه انسانی یک مرد و یک زن وجود دارد؟ قرار است چه نوع قیاسی از این موضوع استخراج کنیم؟ خب، بدیهی است که می‌توان از این موضوع برداشت‌های مختلفی داشت. اما من فقط می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم که در مرکز مقایسه مهم است.

این کلمه‌ای است که در کتاب امثال و دیگر سخنان حکیمانه بسیار بسیار رایج است. این کلمه عبری derek است که ما آن را به عنوان راه ترجمه کرده‌ایم، اما به معنای چیزی شبیه به مسیر است. و بنابراین، برای مثال، ما این را در مزمور فصل اول داریم.

خداوند راه درستکاران را می‌داند، اما راه بدکاران نابود خواهد شد . دو راه وجود دارد. این راه استعاره‌ای از نحوه‌ی زندگی ماست.

رفتار ما چگونه است؟ اما حالا اینجا، تمرکز نسبتاً خاص است. تمرکز بر این است که چگونه در روابط با جنس مخالف، به ویژه با مردی که دوشیزه است، رفتار می‌کنیم و دقیقاً چه جنبه‌ای از آن رابطه ممکن است مد نظر باشد. من فکر می‌کنم اولین کاری که باید در این نوع موقعیت انجام دهیم این است که از خود بپرسیم، خب، وقتی صحبت از راه یا مسیر می‌شود، شباهت بین عقاب و مار و کشتی چیست؟ این سه چگونه به هم شباهت دارند؟ چون البته، از بیشتر جهات، آنها اصلاً شبیه هم نیستند.

اما اینکه چقدر به هم شباهت دارند، باید روی کلمه مسیر یا راه تمرکز کنیم. حال، اگر آن را با خودمان به عنوان انسان مقایسه کنیم، وقتی می‌خواهیم به جایی برویم، معمولاً به دنبال مسیر یا جاده می‌گردیم، زیرا این وسیله‌ای است که پیاده‌روی یا حرکت یا سفر ما را تسهیل می‌کند. ما در مسیر، در جاده درست، می‌مانیم.

این استعاره‌ای برای امثال در تمام این مدت بوده است. در جاده بمان، در مسیر بمان، در راه مستقیم برو، از این طرف یا آن طرف منحرف نشو. اما راه یا جاده یا مسیر برای مار یا کشتی یا عقاب چیست؟ خب، در واقع، در هر سه مورد، مسیری وجود ندارد.

عقاب می‌تواند به هر کجا که بخواهد پرواز کند. مار به هر کجا که بخواهد سفر می‌کند. کشتی با توجه به جهت بادها و جهت‌یابی ستارگان، در دریا مانور می‌دهد.

اما هیچ ربطی به جاده یا مسیری که می‌بینید ندارد. و بنابراین جایی در اینجا این رابطه وجود دارد، تشبیهی است به رابطه بین شیمی، مغناطیس بین دو جنس. من همیشه این را جالب می‌دانم.

در واقع، فکر می‌کنم این اصطلاح گاهی اوقات استفاده می‌شود، آنها شیمی دارند یا ندارند. خب، این خودش یک استعاره‌ی عجیب است، شیمی، شیمی. این کاری است که من در آزمایشگاه انجام می‌دهم.

به همین دلیل است که من لوله‌های آزمایش دارم. برای همین است که دارم واکنش بین مواد معدنی و غیره را بررسی می‌کنم. این چه ربطی به رابطه من با یک دختر یا زن دارد؟ منظورت چیست که من شیمی دارم یا ندارم؟ خب، به هر حال، ما می‌دانیم که این یعنی چه.

این یک تصویر است، استعاره‌ای است برای اتفاقی که وقتی دو نوع ماده شیمیایی مختلف را کنار هم قرار می‌دهید، می‌افتد. اگر دو نوع ماده شیمیایی مختلف را کنار هم قرار دهید، ممکن است انفجاری رخ دهد. یا اگر دو نوع ماده شیمیایی مختلف دیگر را کنار هم قرار دهید، چیزی تولید خواهید کرد که ترکیبی جدید و بسیار مفید است.

ممکن است برای غذا باشد، ممکن است برای بهبود نوعی فرمول باشد که ما استفاده می‌کنیم، چه در دستگاه یا روی بدنمان یا هر چیز دیگری. خب، این شیمی است. باعث می‌شود همه چیز روان و بهتر شود یا باعث می‌شود همه چیز منفجر شود.

و در جایی یک تشبیهی وجود دارد به اینکه ما چطور با مردم رفتار می‌کنیم. فقط یک جور جاذبه وجود دارد. و چرا این جاذبه وجود دارد؟ می‌توانم به خوبی به شما بگویم که من برخی روابط و افراد را مشاهده کرده‌ام که به نظرم، خدای من، برای من خوب نیست که سعی کنم با آن شخص ازدواج کنم.

این کار جواب نمی‌داد. آیا موقع ازدواج می‌دانستم با چه کسی ازدواج می‌کنم؟ خب، نه، راستش را بخواهید نمی‌دانستم. ریسک کردم.

اما در مورد من، شانس خیلی خوبی بود. حداقل خدا به من لطف داشت. و شیمی ماجرا هم خیلی خوب پیش رفت.

البته، نه، هیچ رابطه‌ی جنسی‌ای آن چیزی نیست که شما می‌خواهید، اما خیلی خوب است. البته، این می‌تواند فقط مربوط به خود روابط جنسی باشد. بخشی از نکته‌ی اصلی این است که شما از سابقه‌ی جنسی یک فرد خبر ندارید.

شما نمی‌دانید در گذشته آنها چه گذشته است. شما هیچ یک از این چیزها را نمی‌دانید. بنابراین، می‌توانید این استعاره را به روش‌های مختلف و متفاوتی به کار ببرید.

اما در این مورد، کتاب امثال به شما این حق انتخاب را نمی‌دهد. در واقع، چیزی که می‌گوید این است که این روش زن زناکار است. حال، این یک مورد خاص است.

ما فقط در مورد یک زن بی‌بندوبار صحبت نمی‌کنیم، بلکه در مورد یک زن خیانتکار صحبت می‌کنیم. این زن گفته است که به این مرد و به این ازدواج متعهد خواهد بود. اما او فکر می‌کند که اگر اینطور نباشد، فرقی نمی‌کند.

بنابراین، این ممکن است راهی باشد که او باید برود، اما او می‌گوید، نه، نه، فقط یک راه وجود ندارد. ما می‌توانیم هر راهی را که می‌خواهیم انتخاب کنیم. و متأسفانه، در محافل ایمانی و حتی در محافل مسیحی، از افرادی می‌شنویم که این ایده‌های عجیب و غریب را در مورد روابط جنسی دارند و اینکه ازدواج هر چه که باشد، می‌توانند در رابطه با انواع دیگر صمیمیت به این سمت یا آن سمت بروند و این مهم نخواهد بود.

این ضرب‌المثل می‌گوید، خب، کاملاً اینطور نیست. زن زناکار فکر می‌کند که این راه مثل کشتی یا مار یا عقاب است و تعریف‌نشده است. و دهانش را پاک می‌کند و می‌گوید، اشکالی ندارد.

اما البته، آنچه کل این ضرب‌المثل عددی نشان می‌دهد، اشتباه بودن این نوع تفکر است. راهی وجود دارد. راهی وجود دارد.

یک مسیر وجود دارد، و این مسیر به اندازه مسیر عقاب یا مار یا کشتی در مسیرشان باز و آزاد نیست. اختلال در جامعه. بله، این اتفاقات می‌افتد.

ممکن است فرد نامناسبی مسئول باشد. حاکم ممکن است با کسی که باید به او خدمت کند، جایگزین شود. گاهی اوقات، به نظر می‌رسد احمق‌ها در رفاه و بدون هیچ مسئولیتی زندگی می‌کنند.

گاهی اوقات، خدمتکار ستیزه‌جو می‌آید تا بر خانه حکومت کند. گاهی اوقات، کنیز می‌آید تا معشوقه را از ارث محروم کند. البته، این چیزی شبیه به ترس سارا است وقتی هاجر برای ابراهیم فرزندی به دنیا می‌آورد.

چون، البته، اگر هاجر عضوی از خانواده باشد، و هاجر تنها کسی باشد که فرزند دارد، پس، البته، آن خانواده قرار است به خاطر نداشتن فرزند، خانه و خانواده‌اش را آواره کنند. و بنابراین، ابراهیم می‌گوید، خب، بسیار خب، ما این مشکل را حل می‌کنیم. ما هاجر را می‌فرستیم تا نتواند ما را از ارث محروم کند.

اما، البته، این راه حل خیلی خوبی برای مشکل نبود. در آن مورد، اگرچه ابراهیم تلاش کرد تا هاجر را تأمین کند، اما این کار را خیلی موفق انجام نداد. و ما داستان خصومت ناشی از آن را می‌دانیم.

اما، طبق قاعده کلی، اشتباه است که کسی که وارث قانونی ملک است، مجبور به ترک خانه‌اش شود. چیزی که ما همچنین به آن نیاز داریم، چیزی که ممکن است وجود داشته باشد، همانطور که در امثال ۳۳:۲۴ آمده است، روشی است که ما از مهارت‌های خود برای چیزهایی در زمین استفاده می‌کنیم که کوچک هستند، اما بسیار بسیار خردمند هستند. چگونه آسیب‌پذیرها و چگونه خردمندان، چگونه آسیب‌پذیرها و چگونه چیزهای کوچک زنده می‌مانند؟ خب، با مهارت‌هایشان.

و این خیلی جالبه. بنابراین، شما احساس می‌کنید که در موقعیت نامساعدی قرار گرفته‌اید. بنابراین، احساس می‌کنید که همه می‌توانند از نقطه ضعف شما سوءاستفاده کنند.

خب، به مورچه‌ها فکر کنید. آنها خیلی قوی نیستند، اما همیشه زنده می‌مانند. و چطور زنده می‌مانند؟ خب، آنها می‌دانند چه زمانی باید غذایشان را جمع کنند، و همگی این کار را انجام می‌دهند.

و آنها همیشه آنجا خواهند بود. گورکن صخره‌ای. این حیوان کوچک، در برابر شکارچیان بسیار آسیب‌پذیر است.

اما این یکی از گونه‌هایی است که به خصوص در خاورمیانه یافت می‌شود. و آنها امنیت خود را در صخره‌ها و سوراخ‌های کوچک پیدا می‌کنند. من با این نوع حیوان آشنایی ندارم.

من گورکن‌هایی را می‌شناسم که معمولاً در جستجوی غذا، راه خود را به داخل زمین حفر می‌کنند. اما مثال اینجا این است که چگونه آنها زنده می‌مانند زیرا می‌دانند کجا بروند، کجا می‌توانند از مسیر شکارچی دور بمانند. ملخ‌ها.

ما قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم. آنها ممکن است موجوداتی باشند که بسیار بی‌عرضه به نظر می‌رسند. و با این حال، به نحوی، در توده‌های بزرگ، می‌توانند به معنای واقعی کلمه مزارع را پاکسازی کنند.

و من واقعاً شاهد این اتفاق بوده‌ام. و آنها به تعداد زیاد سرازیر می‌شوند، مزرعه را تمیز می‌کنند تا جایی که دیگر هیچ سبزی باقی نمی‌ماند، و همه می‌روند. هیچ کس به دیگری آسیب نمی‌رساند و به مزرعه دیگری می‌رود، آن یکی را تمیز می‌کند.

و تا آن زمان، تعدادشان دو برابر می‌شود. و آنها به راه خود ادامه می‌دهند. آنها راه خودشان را دارند.

عنکبوت‌ها. این حیوان واقعی هر چه که باشد، دیگر قابل شناسایی نیست، مارمولک یا هر چیز دیگری. اما آنها را همه جا پیدا می‌کنید.

و من نمی‌دانم چطور این تار عنکبوت‌ها می‌توانند در دفتر کارم، در خانه‌ام ظاهر شوند. فکر می‌کنم اینجا جای قشنگی است، می‌دانید، جای خیلی خوبی است. سعی می‌کنم از ورود بادهای سرد جلوگیری کنم.

اما ناگهان، یک تار عنکبوت ظاهر می‌شود. این از کجا آمده؟ چطور به آنجا رسیده است؟ نمی‌دانم. آنها راه خودشان را دارند.

و بنابراین، کل نکته این سه و چهار نکته کوچک در اینجا این است که ما نباید دلسرد شویم. و اگر احساس می‌کنیم که آسیب‌پذیر و ضعیف هستیم، نباید دلسرد شویم. اینکه خودمان را چگونه می‌بینیم.

کتاب مقدس در امثال هشدارهای زیادی در مورد غرور داده است. و اینکه غرور چگونه قبل از سقوط می‌آید. اما در عین حال، باید نوع خاصی از اعتماد به نفس وجود داشته باشد.

و منظور از چهار، سه و چهار چیز همین است. سه چیز هستند که با وقار راه می‌روند. چهار چیز هستند که با وقار راه می‌روند.

بنابراین صرفاً به این دلیل که ممکن است در جامعه از سطح فروتنی برخوردار باشیم، به این معنی نیست که باید به هیچ وجه کرامت شخصی خود را به خطر بیندازیم. وقتی متکبر می‌شویم، وقتی حریص می‌شویم، وقتی شروع به انجام کارهایی می‌کنیم که در آنها مانند یک احمق رفتار می‌کنیم، کرامت شخصی خود را به خطر می‌اندازیم. اما نباید کرامت خود را صرفاً به این دلیل که کسی فکر می‌کند ما مهم نیستیم، صرفاً به این دلیل که به نظر نمی‌رسد جایگاه زیادی داشته باشیم، به خطر بیندازیم.

و بنابراین در اینجا نمونه‌های مختلفی از آن نوع موجوداتی که این نوع وقار را دارند، آورده شده است . حال، شیر پادشاه حیوانات است. و البته، وقتی شیری را می‌بینید و می‌بینید که در حال گام برداشتن است، درک می‌کنید که چرا به نماد قدرت تبدیل می‌شود.

اما من همیشه یک تمثیل کوچک دیگر را به یاد می‌آورم، یک مشعل ، که کسی به من داد. شیر کمی احساس ناامنی می‌کرد. و به سمت فیل رفت.

و از فیل پرسید، پادشاه حیوانات کیست؟ فیل خرطومش را دور شیر پیچید و او را بلند کرد و سه یا چهار بار به زمین کوبید و سپس پا به زمین زد. و شیر گفت، خب، چون جواب را نمی‌دانی، لازم نیست اینقدر عصبانی شوی. بله، شیر همیشه قوی‌ترین حیوان نیست.

اما به هر حال، شیر همیشه این شأن و منزلت را دارد. چه خروس باشد چه بز نر، نمی‌دانیم که آیا این حیوان واقعاً خروس است یا نه. اما مطمئناً به من مربوط می‌شود.

می‌دونی، من با مرغ‌ها بزرگ شدم. با غذا دادن به مرغ‌ها و تمیز کردن طویله بعد از مرگ مرغ‌ها بزرگ شدم. و با خوردن تخم‌مرغ بزرگ شدم.

و من با خوردن مرغ بزرگ شدم. اما چیزی که همیشه برای من قابل توجه بود، خروس یا خروس نر بود. خدای من، شما فقط به یکی از آنها در مرغداری نیاز داشتید، اما همیشه می‌دانستید که او کجاست.

سرش را بالا گرفته بود و با غرور راه می‌رفت. و او مسئول تک تک دخترهای اینجاست. فرقی نمی‌کند چند نفر باشند.

نمی‌دانم چرا خروس‌ها این حس را دارند. اما دارند. انگار دارند این نقش را بازی می‌کنند.

آنها اعتماد به نفس دارند. یک پادشاه. خب، یک پادشاه در واقع ممکن است اقتدار داشته باشد.

او ممکن است در حکومتش قوی باشد. جایی هست که ما باید مطمئن شویم چون انسان هستیم، پیش خدا آبرو داریم. چون انسان هستیم، پیش خدا ارزش داریم.

و مهم نیست جایگاه ما در جامعه چیست. اگر آن را به رخ بکشی، متکبر هستی. اما آن را زندگی کن، آنگاه می‌توانی همان کسی باشی که می‌خواهی.

این ضرب‌المثل عددی آخر اینجا واقعاً برای من جالب است چون درباره تکبر و نقشه‌های خطرناک صحبت می‌کند، که درست بعد از صحبت درباره اعتماد به نفس کاملاً مناسب است. بین اعتماد به نفس و تکبر تفاوت وجود دارد. این چهار مورد همگی حول محور اصطلاح «فشار» عمل می‌کنند.

حالا، این در ترجمه خوب جواب نمی‌دهد، اما در عبری، همیشه یک کلمه است. کلمه mitz است . و بنابراین، اگر خامه را بکوبید، و من زیاد این کار را کرده‌ام، چیزی که به دست می‌آورید کره است.

و اگر به بینی کسی مشت بزنی، چیزی که نصیبت می‌شود خون دماغ شدن است. و بعد چیزی که نصیبت می‌شود خشم است. و البته، کلمه عبری برای بینی، برای خشم، نیز بینی است.

نوک بینی‌تان داغ می‌شود. بنابراین وقتی خامه را هم می‌زنید، کره درست می‌شود. وقتی بینی‌تان را می‌چرخانید، خون می‌آید.

و وقتی دماغت را کج می‌کنی، دعوا می‌شود. بنابراین، این نوعی بازی جالب با همه این کلمات است. اما همه اینها برای این است که به کل ماجرای افرادی که دردسر درست می‌کنند، و با این فشار دادن، با این به هم زدن، دردسر درست می‌کنند، ختم شود.

خب، نمونه‌ی کوچکی از روشی که گذشتگان از اعداد سه و چهار استفاده می‌کردند تا مجموعه‌ای از چیزها را کنار هم قرار دهند و نکته‌ی خاصی را در مورد انواع مختلفی از چیزها بیان کنند، وجود دارد که واقعاً منظورشان را به خوبی می‌رساند.

این دکتر آگوست کانکل در حال تدریس در مورد کتاب امثال است. این جلسه شماره ۱۹، حکمت از جهان طبیعت است. امثال ۳۰: ۱۸-۳۳.